

مجموعه آثار قلم اعلی

مجموع کتاب‌های سبز - جلد ۷۴

ویرایش دوم-شهرالملک ۱۸۱ بدیع (فوریه ۲۰۲۵)

این مجموعه با اجازه محفل مقدس روحانی ملی ایران شهیدالله ارکانه بتعداد محدود بمنظور حفظ تکثیر شده است ولی از انتشارات مصوبه امری نمی‌باشد.

شهرالقدره ۱۳۳ بدیع

این مجموعه آثار قلم اعلی از نسخه خطی متعلق به جناب اسکندر هائی در شیراز تسوید گردیده است.

این مجموعه از آثار نازله از قلم حضرت بهاءالله شامل الواح نازله در ایام ادرنه و وقایع آن ایام خطاب به اشخاص است از جمله خطاب به آقا شیخ کاظم قزوینی، امةالله زهرا، میرزا مهدی، اسم الله المنیب، جمال بروجردی، ملا باقر حرف حی، حاج میرزا محمد عطار و آقا محمدجواد. از جمله موضوعات مطرح شده در این مجموعه: وضعیت یحیی ازل در جریان تبعید جمال قدم از بغداد به اسلامبول، اعمال یحیی و سید محمد اصفهانی و اعزام فردی به ایران جهت اشتها مفتریات مجعوله، اشاره به نزول سوره هیکل، سه فقره استدعای جمال بروجردی از ساحل حق، موت طوریبون در سینای ظهور، عزلت جمال قدم در ادرنه، بلایا و احزان وارده بر هیکل مبارک، عرفان، تبلیغ، استقامت.

*** ص ۱ ***

باسم البهی الای

جناب آقا شیخ کاظم قزوینی

هذا کتاب من نقطة الاولى و بهائه الى الذی سخی فی جبروت الاسماء بالکاظم و کان من المؤمنین فی امّ الالواح من قلم الامر مکتوباً ای کاظم نغمات قدس ورقاء عزّ صمدانی به الحان بدیع عربی بسیار مذکور شد حال به لسان منبع پارسی مسطور می‌شود که به معانی کلمات ربّانی بتمامه فائز شوی که شاید از هبوب اریاح شرکیّه که از شطر نفس و هوی می‌وزد متحرک نشوی و به عروّه محکم و تقی تشبّث نمائی. اولاً بدان که آثار الهی چه از ظهور و بطون و چه از حرکت و سکون و قیام و قعود و دون ذلک فی کل ما ینسب الیه به مثل شمس در مابین ارض و سماء واضح و مشرق و لائح است به شأنی که به دون خود مشتبّه نشده و نخواهد شد و هر ذی بصری

*** ص ۲ ***

که به منظر اکبر ناظر است البته آثار حق را از دون آن تمیز دهد چنانچه مابین سواد و بیاض و حر و برد فرق گذارد بلکه صاحبان شامهٔ اصفی رایحهٔ قدس علی اعلی را از ما یظهر منه استنشاق نمایند و هذا حق لا ریب فیه مگر انفس غیر طاهره که خود را به حجابات وهمیه محتجب سازند و بصر حدید را از مشاهدهٔ انوار جمال توحید منع نمایند اولنک لیس لهم من هذا الکأس نصیب. ملاحظه در ظهور جمال مبین در سنهٔ ستین نما که با ظهور کبری و سلطنهٔ عظمی جمیع خلق را از اعلی و ادنی چه مقدار احجار بغضا که به آن

شجره قصوی و سدره منتهی انداختند کذلک فعلوا من قبل کما شهدت و سمعت و تكون من الشّاهدين زهار که زمام عقل و درایت را در قبضه روایت این و آن مده و به وسوس شیطانی از منظر رحمانی محروم مشو لازال کلّ امور از افعال و اقوال منتهی به آیات

*** ص ۳ ***

ذوالجلال بوده و خواهد بود و بعد از ظهور نفع نمی‌بخشد احدی را شیئی الا بعد از امر او اگر چه به عمل اهل سموات و ارض عامل شود و امر به شأنی عظیم است که جمال رحمن کلّ را در جمیع اوراق بیان وصیت فرموده حتی به حروف حی و مرایای منطبعه می‌فرماید که مبادا در حین ظهور به ریاسات ظاهره یا به اشارات نازله معتکف شوید و از نفسی که جمیع این مراتب به قول او خلق شده محتجب مانید و فوق این بیان در قیوم اسماء که به احسن القصص موسوم گشته از سماء اراده رحمن نازل شده قوله تعالی یا قرّة العین لا تجعل يدک مبسوطة علی الامر لانّ الناس فی سکران من السّر و انّ لک الکرة بعد هذا الدّورة بالحقّ الاکبر هنالك فاطر من السّر سرّاً علی قدر سمّ الابرّة فی طور الاکبر لیموتن الطّوریون فی السّینا عند مطلع رشح من ذلک النّور المهیمن الحمراء باذن الله

*** ص ۴ ***

الحکیم و هو الله قد کان علیک بالحقّ علی الحقّ حفیظاً حال کرّه ظاهر و جمال اولی در هیکل اخری چون شمس مشرق و لائح و قبل از اظهار سرّ طوریتون منصعق و معدوم گشتند حال در آیه نازله که سماء عزّ احدیه نازل شده تفکّر نما که شاید به رشحی از زلال سلسال بی‌زوال فائز شوی ای کاظم این ظهور بدیع اعظم از آن است که احدی را مجال توقّف مانند چه ظهورش اظهر از شمس و ارتفاعش ارفع از سماء مشهود و ملحوظ است و کلّ من فی السّموات و الارض در صقع واحدند الا من شاء ربّک باری جمال بی‌مثال را به نفس او بشناس نه به اشباح و امثال چه که به دون خود شناخته نگردد و به سؤال معروف نشود اعرف الله بالله و بما یظهر من عنده ای کاظم شق کن پرده‌های وهم و هوا را و به مقرّ اعلی وارد شود و بی‌ستر و حجاب ناس را به ربّ الارباب

*** ص ۵ ***

دعوت نما فو الّذی نفسی بیده از این بیانات مقصودی جز رضای سبحان نبوده که شاید انفس فانیه به فردوس باقیه وارد شوند در این بحر جز لؤلؤ صافیة منیره یافت نشود و این سدره جز ثمره طّیبه بار ندهد فطوبی للطلّالبین ای کاظم چشم از عالمیان بیوش و ماء حیوان عرفان را از غلمان سبحان بنوش و گوش به مزخرفات مظاهر شیطان مده چه که الیوم مظاهر شیطانیّه بر مراصد صراط عزّ احدیه جالسند و ناس را به کلّ حیل منع می‌نمایند و زود است که اعراض اهل بیان را از مظهر رحمن مشاهده نمائی کذلک اخبرنی محبوبی قبل خلق السّموات و الارض و قبل خلق العالمین بگو ای اهل بیان اگر به این آیات منزله و ظهورات مشرقه که جمیع عالم را احاطه نموده اعراض نمائید به کدام حجّت و دلیل ایمان خود را به رسل الله ثابت می‌کنید لا فو الّذی انطق

*** ص ۶ ***

الروح فی صدری یثبت ایمانهم بل یحبط اعمالهم و یبطل افعالهم و یرجعون الی اصل الجحیم ای کاظم چون نجم منیر لائح از افق سماء هدایت طالع شو و به قدر مقدور در ارتفاع امرالله و ارتقای آن سعی نما دل را از علایق ماسوی پاک کن و در ظلّ لحظات الهی و تحت النّظر منظر ربّانی در آ چه که الیوم جز ظلّش حکم برهوت بر او جاری و صادق است در این وقت که نفحات شرکیّه از جمیع جهات در هبوب و ظهورات افکیّه از کلّ اشیطار مشهود به قسی حزن احاطه نموده که ذکر آن سبب احزان اهل اکوان و امکان شود ولکن حزنم برای نفسم نبوده و نیست بلکه بر جمال معبود و ظهور او در یوم موعود نوحه و ندبه می‌نمایم چه که اهل بیان با آنکه از ظهور سلطان امکان چیزی نگذشته و جمیع کیفیت ظهور را به چشم ظاهره مشاهده

*** ص ۷ ***

نموده‌اند به این نحو محتجب شده‌اند که مشهود است دیگر به آن جمال مبین چه وارد شود فوا حسرة علی العباد ما یأتیهم من جمال الا و قد ستروا جماله باکمام الغلّ و البغضا ثمّ استهزئوا به الی ان افتوا علیه و کانوا من الظّالمین قسم به سلطان یفعل ما یشاء که نفسی که به این ظهور عزّ صمدانی مؤمن و موقن نشد به احدی از مظاهر عزّ احدیه و مطالع قدس صمدیه اقبال نخواهد نمود فیما لیت که کفایت به سیف اعراض نمایند و فتوی بر قتلش ندهند چنانچه در این ایام اکتفا نمودند کاش بصر منیر مشهود می‌گشت تا

ابواب رضوان معانی را مفتوح مشاهده می نمود و به حرفی از اسرار مسطورة ربّانی مطلع می شد باری مظلومیّت به مقامی رسیده که اسم مظلومیّت از هر مظلومی محو نموده اذاً بیکی عیون العظمة خلف سراقق عزّی مستور باری چندی قبل نامه شما بر مکمن

*** ص ۸ ***

عزّی ملوک اسماء وارد و به قبضة قدرت یحکم ما یشاء اخذ شد و به ملاحظه ما قدر فی جبروت القضاء در جواب تأخیر رفت و به مشاهده سیقت رحمة ربّک کلّ الوجود جواب ارسال شد ان شاء الله باید در مراقبت امر الله منتهی سعی مبذول داری عفی الله عما سلف و هر نفسی الیوم بر نصرت امر الله قیام نماید روح القدس به اعانتش نازل شود لا تعجب من امر ربّک و لا تکن من الممتیرین ان شاء الله از ضیاء اشراق شمس معانی در این فجر روحانی و صبح ربّانی محروم نشوی و از فیض سحاب سبحانی محروم نگردی کذلک قدر من لدن فضل ربّک ان انت لن تمنع خلع هدایتی عن نفسك و تكون فی دین الله لمن الراسخین ثم ذکر من لدنا عباد الذین وقوا بعهد الله و اقرؤا بسلطانهم ثم الذینهم معک من کلّ اناث و ذکور و الحمد لله المقتدر العزیز الغفور.

*** ص ۹ ***

هوالله

جناب ا رضی

یا اخی و حبیبی ان شاء الله لازال در هوای قرب قدس ذو الجلال طیار باشید و در بحر عنایت بی زوال سباح و بعد آنکه مکتوب آن جناب واصل فجزاک الله ابداع الجزاء بما ذكرت الذی کان فی ایادی الاعداء فی کلّ الایام الی ان حبس فی هذا السجن و اگر مستفسر احوال باشید قسم به سلطان قدم که از ذکر خارج است و لکن این قدر معلوم آن جناب بوده که آنچه این عبد در سنین متوالیه در اعزاز امرالله سعی نمود جمیع بر باد و هباء شد البتّه تفصیل ورود این عبد در این ممالک و سلوک مع الناس را اصفا فرموده اید فوعمرک یا اخی بعد ورودی فتحت السن العباد بثناء ربّک و اذاً کلّ یضحکون و یسهرئون فوالله

*** ص ۱۰ ***

استحیی ان اذکر لک ما فعل اخی الذی علّمناه و حفظناه فی عشرين من السنین البتّه تا حال خبر او به آن دیار رسیده و من ینظر الی کلماته بعین الله یعرفه و یكون من العارفين فیما لیّت کنت حاضراً و شهدت و رأیت ما لا یذکر بالبیان و یشهد بذلك لسان الرحمن فی غلی العرش و کفی بنفسی شاهد و علیم اسمع قول من احبّک و اراد رضاک قم علی امرالله و نصره ثم احترق احجاب الممکنات بنار حبّک بالله المبهمن القیوم فاجعل مرادک ما اراد الله و انّه لخیّر عمّا خلق بین السموات و الارض و عمّا کان و عمّا یشاء و الهاء علیک و علی من معک.

این لوح مبارک از روی نسخه اصلی که به خطّ مبارک جمال قدم جانّ جلاله نازل شده در منزل زینبده خانم ثمره در طهران استنساخ شد.

*** ص ۱۱ ***

هوالله

ای ورقه مطهره نالهات به سماء احدیه مرتفع شده و حنین قلبت سگان جنان رحمان را محزون نمود ای مشتاق از فراق نیر آفاق جزع مکن و صابر باش اگر چه صبر آموختن بلبل را مثل منع نمودن نار است از سوختن و لکن حقّ را در قرب و بُعد حکمتها بوده و خواهد بود و در جمیع احوال مختار نار اشتیاق در دلها برافروخته و خود را مستور فرموده شوق لقا در جان انداخته و بعد به فراق مبتلی نموده ای کاش آن مشهود مستور به راست می آمد تا حقّ آن ورقه و سایر عشاق از او اخذ می شد و لکن چه چاره که نه او مشهود و نه سیفیش ای ورقه از فضل سلطان احدیه مایوس مباش صبر کن و امور خود را به محبوب گذار هرگز تو را فراموش ننموده و از نظر منظر اکبر محو نخواهی شد نظر عنایت با تو بوده و خواهد

*** ص ۱۲ ***

بود شکر کن که به عنایات الهی به مقامی فائز شده‌ای که جمیع اشیاء به حیث شاهد و گواهند محزون مباش حول سراج الهی طائف باش جمیع اماء الله را تکبیر برسان بتول عذرا و زُهره زهرا را ذاکر باش بتول الّتی ارادت و جہی و العذرا الّتی فازت ببہائی خاتون جان را من قبل الله تکبیر برسان و بگو اَسْكَنْتِ فِي الْبَيْتِ وَ جَمَالَ الْقَدَمِ بَيْنَ اَيْدِي الظَّالِمِينَ.

این لوح منیع از روی نسخه اصل که به خط مبارک جمال قدم جان جلاله نازل شده در منزل زینبہ خانم ثمرہ استنساخ و تسوید و تحریر شد در طهران.

*** ص ۱۳ ***

هوالله

معلوم است که عنایات حق فوق جمیع نعماء است و در وصول عبد به این رتبه عالیہ فقدان دون آن از زخرف و زینت دنیا بآسی نیست زیرا چشم عاشقان به الطاف الهی روشن است و قلب ایشان به بدایع ذکر او ساکن اگر با حق انس گیری از ملک فانی درگذری و به دیار راحت مقرّ یابی و دیگر حزن را نبینی و غم احصا ننمائی باقی و الزوج علیک. همیشه اخبار احوال خود را ارسال دارید و کلمه نصر را ذکر حبّ نمایند ۱۵۲.

این لوح مقدس الهی از روی خط اصلی که به قلم مبارک جمال قدم جان جلاله نازل شده تسوید و تحریر گردید طهران منزل زینبہ خانم ثمرہ

*** ص ۱۴ ***

الاقدس الابهی

زهرا

ای امة الله اگر از منزل پُرسی سجن و اگر از غذا پُرسی بلایا و محن و اگر از جسد پُرسی در ضعف و اگر از روح پُرسی در سرور و فرجی که مقابله نمی نماید به آن سرور من علی الارض. حبس را قبول فرمودیم تا گردن های عباد از سلاسل نفس و هوی فارغ شود. و ذلت اختیار نمودیم تا عزّت احبا از مشرق اراده اشراق نماید همچو مدان که حق عاجز است قسم به اسم اعظم که اگر اراده فرماید ارواح جمیع امم را به کلمه ای اخذ نماید معذک از ظلم ظالمین چشم پوشیده و حمل بلایای لایحصى فرموده تا کلّ را به مدینه باقیه ابدیه کشاند لا يعلم ذلك الا اولو الالباب گوش به سخن های جنود شیطانیه مکن به جان و دل به شطر رضوان توجه نما تا

*** ص ۱۵ ***

عرف رحمان را از قمیصش که به دم بغضا محمّر گشته بیابی و استنشاق و البهاء علیک و علی الذین آمنوا بالله العزیز العلیم.

این لوح منیع از قلم مبارک جمال قدم جان جلاله به افتخار زهرا خانم حرم آقا میرزا محمد حسن اخوی جمال قدم نازل شده از روی خط اصلی در منزل زینبہ خانم ثمرہ تحریر و تسوید شد.

*** ص ۱۶ ***

سواد خط آقامیرزا آقا جان که از ساحت عزّ ابهی برای آقا محمد جواد مرقوم داشته اند.

الباقی باسمه الابهی

ای جواد آیا سکون اختیار نموده‌ای و جمال مختار مابین اشرار به کمال اضطراب مبتلا گشته آیا نفس راحت از قفس تن برآوری و حال آنکه جمال احدیه را ذناب ارباب انفس مشرکه احاطه نموده و در کلّ حین آن جمال مبین به لحن حزین ندا می فرماید احبای خدا را و به نصر امر الله دعوت می فرماید بی نصر نفس خود چه که لم یزل و لایزال نفس خود را در سبیل ذوالجلال انفاق نموده چنانچه این فقره بر هر منصف بصیر معلوم بوده که در جمیع ایام خود را از اعداء حفظ نفرموده اند و در کلّ اوان چون شمس تابان و درخشان بوده اند و لا ینکر ذلك الا کلّ مغلّ محروم

*** ص ۱۷ ***

پس واضح بوده که مقصود از نصر نصر امر الله بوده و خواهد بود تالله اگر نفسی نفسی در نصر این امر بدیع بر آورد مقابل است به اعمال مقبوله اهل سموات و ارض. لا یقابل بشیء ان انتم فی انفسکم تتفکرون و نصر هم به سیف بیان و لسان عندالله محبوب است

نه به سیوف شاحذه حدیده چه که به ضرّ نفسی راضی نبوده و نیستند و در جمیع ایام مبالغه در این امر می‌فرمایند ای جواد سلطان ایجاد می‌فرماید که لسان را از غلاف بیان به قوّه رحمن بر آور و به قسّی تبلیغ این امر نما که جمیع آفرینش را مجال اعراض نماند چه که این احباب را در حین تکلم روح القدس تأیید می‌فرماید ای جواد صبح منیر از نفّس رحمانی نفّس کشیده و الصّبح اذا تنفّس مرّة اخری ظاهر گشته ان شاء الله جهد بلیغ می‌دول فرمائید که مبادا ظلمت انفس ظلمانی و هیاکل

*** ص ۱۸ ***

شیطانی به حجب انفس مشرکه این صبح نورانی را از اعین ناس مستور دارند ای جواد ذنابی چند در اثواب اغنام ظاهر شده‌اند باید در کلّ وقت پناه به خدا بُرد که از خدع و مکر این خادعین که به ربّ عالمین مکر نموده‌اند محفوظ مانیم ای جواد الیوم اگر کلّ من فی السّموات دعوی ربوبیت نمایند و به آیات اولین و آخرین تغفّ نمایند من دون ذکر اسم ربّک الاعلی فی هیکله الاخری علی اسمہ الابهی مردود بوده و خواهند بود چه که خلق کلمات به مثل خلق انفس شده و خواهد شد و هم چنان که از خلق انفس مقصود عرفان نفس الله بوده از خلق کلمات هم از هر لسان که جاری شود مقصود ذکر حق خواهد بود اگر این رتبه از کلمات مفقود شود مثل اهل سوق خواهد بود. بل عندالله ثانی ارجح و اگر چه آن نغمات به احسن الحان ظاهر شود نظر به مشکوة فرمائید

*** ص ۱۹ ***

که اگر از زجاج لطیف و بلّور منیع مصنوع شود مقصود استوای سراج است بر او اگر به این مقام فائز نشود آلتی خواهد شد معوّق و معطلّ لا یسمن و لا یغنی. پس مقصود از مشکوة کلمات اشتعال سراج ذکر جمال ذوالجمال بوده و من دون آن وسوس شیطانی است اگر چه دفتر آن کلمات به قطر ملکوت اسماء و صفات مشاهده شود سلطان قدم می‌فرماید ای جواد مقصود از اشجار هیاکل انسانی اثمار معرفتم بوده و اگر شجری به این فضل مفتخر نشود حکم شجرة یابسة بستانیه دارد که لایق قطع و احتراق بوده و خواهد بود ولی کاش که برای ترتیب خوان محبوب مشتعل می‌شد و شاید که به محل طبخ مشرکین بُرده شود بما اکتسبت ایداه من قبل فنعوذ بالله من ذلک ای جواد محبوب می‌فرماید که ظهورم بین احبا و قیامم مابین اعداء در ایامی که

*** ص ۲۰ ***

کلّ ارجل متزلزل بوده و جمیع ایادی از سطوت ایام مرتعش حقی بود واضح و اعظم از حجج اولین و آخرین لو یكوننّ النّاس لمن المنصفین دلیلی بر نفسم جز ذاتم نبوده و نخواهد بود و مقصود از آیات اثبات امر مابین ناس که محتجب بوده‌اند بوده و الا شاربین خمر اصفا من کأس ابهی حقّ را به حقّ شناسند و به دون آن ناظر نه ای جواد تالله ظهوری بین هؤلاء اعظم عن خلق السّموات والارض و عن کلّ ما کان و ما یكون ولكنّ العباد فی سُکر انفسهم میتون در این ایام اطفال حرم به آیاتی تکلم می‌نمایند که افئدة مقربین مجذوب و متحیر مانده‌اند و لیس ذلک علی الله بعزیز چون وقت بسیار تنگ بود لوحی مختصر نازل شد ارسال گشت و دیگر چندی قبل سورة اصحاب از سماء قدم و یمین عرش اعظم نازل شده

*** ص ۲۱ ***

و به اسم الله اعظم حضرت منیب ارسال شده و ذکر آن جناب در آن لوح بدیع بوده از ایشان مطالبه فرمائید لوح ملاح قدس که در سنه قبل وعده آن را به آن حبیب داده نزد اسم الله المنیب ارسال شد و بعد از اخذ سواد اصل را به آن جناب برسانید و فارسی آن هم که در پوسته قبل ارسال نشده در این پوسته ارسال گشت اصل را خود بردارید و سواد را نزد اسم الله الاعظم ابلاغ دارید و دیگر در اعتکاف مقامات ذکر فرموده بودید هر محلی که به جهة نصرت امرالله و امر خود ارجح شمرند معمول دارند و ساکن شوند که عندالله محبوب بوده و بعد از نزول اذن از سماء قضا به هر دیار وطن نمایند اذن الله و تقدیر الله همان بوده و خواهد بود و دیگر الاقه مرقوم داشته بودید فرمودند که لا یضرّ مع اسمہ شیء لو تکن من الثّابتین

*** ص ۲۲ ***

و فقره اشیاء مذکور خبر آن رسیده که بعد می‌فرستند سواد این نامه را هم نزد اسم الله المنیب مرسول دارید جناب حرف حیّ را علیه بهاء الله العزیز المحبوب تکبیر اعلی ابلاغ فرمائید و دو توقیع منیع از ساحت عرش به ایشان فرستاده شد ان شاء الله تا به حال رسیده

اریاح خوش جانان و نسیم دلکش رضوان از لوح مرسوله استشمام گشت و اریاح منیعه از کلمات بدیعه آن استنشاق آمد پنجشنبه ۱۲ ذیقعدہ چون نفخه روح القدس اعظم بر عظام رمیم وزیدن گرفت و جان تازه مبذول فرمود طوبی للشاربین من هذا الکأس الذری المبین.

عبدالله و خادم آقاجان.

*** ص ۲۳ ***

هو الله الاعز الاقدس الامنع الرفع الابی

هذا كتاب من هذا العبد الى الذي احبه الله و شرفه بلقائه و اسمعه نعماته و عرفه سبل امره و القاه بدايع علمه و فضله على كثير من العباد و ايده بتأييد من عنده رحمة من عنده و فضلاً من لدنه و انه لهو الفضل الغفور الرحيم يرفع من يشاء بسلطان امره و يقدر لكل نفس هو خير له عن كنوز السموات و الارضين كما قدر لنفسك من بدايع تقديراته ما هو خير لك عن كل ما تشهد و ترى و كذلك تمت رحمته و كملت نعمته عليك و تكون من الشاكرين و قد احضرت كتابك بين يدي العرش و اخذته انامل ربك الغفور الرحيم كلمت

*** ص ۲۴ ***

به لسان الله و هذا من فضل لن يساوقه فضل و ان هذا لفضل مبین و نزل عن جهة العرش لوح فو عمرک لن يعادل بحرف منه ما نزل في زمن القبل و يشهد بذلك نفسك و انك ان تشرف به و تكون من الناطرين فطوبى لك بما ذكرت من قلم القدس باشارات محکم بدیع و بعد معروض آن جناب می‌دارم که هنگام توقف آن جناب در عراق در ظل شجره امر این عبد اراده می‌نمود که بعضی از اموری که از کل ناس مستور است به آن جناب معروض دارم ولیکن از ساحت قدس ابی در کل حین ممنوع می‌شدم لهذا بسیاری از امور ناگفته ماند و بسیاری از ثانی اسرار ناسفته

*** ص ۲۵ ***

اگر چه هر ذی بصری را ظهورات قدرتی الهیه و بروزات عزیه ربّانیه و شئونات عظمت سلطان احدیه کفایت نموده و می‌نماید و همین آیات ظاهره هر بصیری را به اسرار باطنیه دلالت می‌کند دیگر احتیاج به وصایت ذکر و یا تحریر نبوده و نخواهد بود ولیکن این بنده چون لازال به نار محبت آن جناب مشتعل بوده و حقوق اتحاد و وداد منظور داشته لهذا بر خود لازم شمردم که بعضی از امور را خالصاً لوجه الله و حباً لجناب معروض دارم باری اینقدر معلوم بوده که آنچه در ظاهر بین ناس معروف در باطن امر بر خلاف آن مشهود و این حکمت اعزازاً لامرالله و حفظاً لنفسه مرعی شده که توجه ظالمین به مقر واحد راجع

*** ص ۲۶ ***

نشود قسم به حب آن جناب که در تلقاء عرش احدی قادر بر تکلم نبوده تا چه رسد به اینکه نفسی تواند اظهار امری کند و این عبد مدت‌ها در تحیر بوده که مابین ناس قسم دیگر مشاهده می‌نمودم به شأنی که جمال قدم بنفسه در کلمات مبارک خود به مقر دیگر اشاره می‌فرمودند اما در باطن ملاحظه می‌نمودم که کل در ساحتش معدوم صرف و مفقود بختند و این فقره هم بر آن جناب معلوم بوده که نفسی جز این عبد مطلع بر امور نبوده چه که مدت چهارده سنین در خدمت همه مشغول بودم باری کل یوم حیرت بر این عبد می‌افزود تا وقتی که مطلع شدم که از اول هم امر به این قسم نبوده

*** ص ۲۷ ***

که مابین ناس معروف بوده دیگر اگر بخواهم تفصیل آن را معروض دارم البته باید کتابی ارسال دارم بلکه ان شاء الله اسبابی فراهم آمد و بالمشافهه بعضی امور ذکر شود و دیگر جمیع امورات علی شأنی و استطاعی مطلع شده مستریح شدم و هر وقت اراده می‌نمودم که به بعضی از دوستان بعضی امور القا نمایم در کمال منع ممنوع می‌شدم چه که خود آن جمال قدم ستر می‌فرمودند حکمة لامرالله المیهمن القیوم و اکثر از آن حکمت واضح است و بعضی از آن سر فی علمه المخزون تا آنکه آن جناب تشریف آوردند به عراق و مدتی بودند و بعد در کل حین بلایا از کل جهات بارید به شأنی که جمیع

*** ص ۲۸ ***

ناس از کلّ فرق به محاربه بر جمال احدیه قیام نمودند حتی آن که جمیع علمای نجف و کربلا در کاظمین جمع شده و امر به مقامی رسید که از دوستان خارجه بعضی در ساحت قدس حاضر شده و اظهار اضطراب می نمودند که امر بسیار بزرگ شده و اعدا لایحیی مشهود گشته نمی دانیم بر جمال مبارک چه واقع خواهد شد و چه اراده دارند جمال قدم فرمودند که آنچه وارد شود حاضرم و به جان طالب و لن اتخذ لنفسی ناصراً سوی الله المہیمن العزیز القیوم اگر محاربه می نمایند مجاهد فی سبیل اللہیم و اگر به بیان آیند ناطق من عند اللہیم و بعد به حاکم بلد پیغام فرمودند که اگر این علما را

*** ص ۲۹ ***

با ما حرفی است کلّ در محضری جمع شوند که غیر باب حکومت باشد و آن محضر را یکی از مساجد قرار دهند که این عبد به باب حکومت وارد نشده و نخواهم شد و بعد علما آنچه مطالبی که دارند سؤال نمایند و اعتراضات خود را اظهار دارند اگر این بنده از عہدہ جواب بر آمده ادا لا يتعرّضون علينا و من دون ذلك به آنچه اراده نمایند معمول دارند که این بنده را ابداً حرفی نہ و همان بیاناتی که به ملا حسن عمو فرموده بودند که آن جناب مطلعند همان قسم پیغام فرمودند و بعد خدا عالم است که چه واقع شد تا آنکه

*** ص ۳۰ ***

امر منجر بر هجرت نیر آفاق از عراق و دیگر تفصیلاتی در این مابین روی داده که جز خدا کسی مطلع نہ و البته بعضی از آن را آن جناب استماع نموده اند تا آنکه آن اخوی مستور شی از شبها در محضر قدس حاضر شد و معروض داشت که تکلیف من چه چیز است از ساحت اقدس جواب نازل که به هر قسم که اراده نمائی و خودت مایل باشی خوب است معروض داشت که بعد از شما بودن من در اینجا بسیار مشکل است چه که لابد اعدا به خیال ضرّ این عبد قیام می نمایند بعد فرمودند که اگر اراده داری

*** ص ۳۱ ***

که با ما مہاجرت کنی به حاکم بلد اظهار دارم چه که اظهار نموده ام که دو برادر دیگر با منند در این هجرت حال منتهی به او ذکر می نمایم که سه اخوی همراهند و در این ذکر به هیچ وجه ضرّ مشہود نہ بعد معروض داشت که همچہ می گویند که در بین راه شما را به عجم می برند و شاید هم که در راه خدعہ ای مقصود داشته باشند جمال قدم فرمودند که آنچه من مصلحت می دانم این است دیگر آنچه تو خود مایلی به آن عامل شو باری بعد اخوی کمال احتیاط را منظور داشته معروض داشت که من از پیش با قافله می روم صامصون تا ببینم چه می شود

*** ص ۳۲ ***

اگر ضرّی واقع نشد ملحق می شوم و قبل از جمال قدم حرکت نموده با قافله ای به سمت اسلامبول عازم گشت و بعد از چند یوم دیگر جمال قدم به شأنی هجرت از مدینة الله فرمودند که لسان از بیانش قاصر است و البته آن جناب شنیده اید تفصیل آن را و والله الّٰدی لا اله الا هو که در کلّ احوال در مابین ملأ عباد به سلطنتی ظاهر و به اقتداری باهر و به شهری وارد نشدند الا آنکه اهل آن از اعزّه به استقبال شتافتند و در خروج به مشایعت قیام نمودند و در هر مدینہ علمای بلد حاضر شده دیگر بیانات علمیہ بود که از لسان احدیه چون

*** ص ۳۳ ***

غیث هاطل جاری و نازل کاش آن جناب حاضر بودند تا معلوم می شد که احاطہ علمیہ و قدرتیہ و بیانیہ و شئونییہ به چه نحو از مصدر امر احدیه ظاهر و باهر است و لاینکر ذلک الا کلّ منکر عنود و به شأنی ظاهر شدند که کلّ عباد از ملل مختلفہ به عظمت امر موقن و بر قدرتش معترف شدند دیگر تفصیل این امور بسیار است مختصراً معروض می دارم که در بین راه اخوی مستور توقف نموده تا جمال قدم رسیدند و بعد چون ملاحظہ شد که به هیچ وجه ضرّی در میان نیست و کمال اعزاز مشہود لذا بین یدی العرش حاضر شده معروض داشت که حال که حکایتی نشده و نیست

*** ص ۳۴ ***

پس خوب است که من هم به جنودالله ملحق شوم جمال قدم فرمود لازم است که به این مهماندارها بگویم که این برادر من است احترام منظور دارند مذکور داشت که خیر تا اسلامبول وارد شویم ببینم در آنجا چه می‌شود و چه نحو سلوک می‌نمایند شاید خیالی در آن بلد داشته باشند که ضری وارد نمایند. باری در حزب الله بوده تا آنکه جمال الله به مدینه مشهوره نزول فرمودند و مدت اربعه شهر در آن مدینه توقف فرموده اتماماً لمیقات الله و در مدینه مشهور هم این امر به قسمی اشتهار یافت که جمیع کمال اذعان و تسلیم را نمودند و البته شنیده‌اید که در آن

*** ص ۳۵ ***

مدینه ابدلاً با احدی ملاقات نفرمودند و مطلبی اظهار نداشتند و هر نفسی هم که ملاقات نمود جمال قدم به بیت او مراجعت نفرمودند و چون روائح عزّ و اطمینان از جهت رحمن وزید و اعزاز امر در وسط السماء هویدا گشت نار حسد و بغضاء در صدور مغلین مشتعل شده و انفس مستوره مطمئن گشته از خلف قناع بیرون آمدند سرّاً با بعضی از مهاجرین درصدد افتضاح امرالله بر آمدند و در کلّ یوم به مکرری جدید قیام نمودند که شاید میانه مهاجران فسادی مرتفع شود که سبب ذلت امرالله گردد تا آنکه وارد این ارض شدیم دیگر الله یعلم ما ورد فیه علی جماله

*** ص ۳۶ ***

و بعد از توقّف اشهر معلومات در این ارض آن سید معروف که آن جناب از حال او مطلعند که بعد از آنکه از عراق رفت و به جمیع دیار سیر نمود بعد راجع شده عریضه‌ای به ساحت اقدس عرض کرد و اظهار توبه و انابه فوق ان یحصی نموده از مصدر امر توقیع منیع نازل که ائی لغفّار لمن تاب بعد بین یدی حاضر شده کمال عنایت درباره او منظور فرمودند تا آنکه زمان هجرت رسید و سیّد مذکور غصنی از اغصان شجره مبارکه را واسطه نموده که در مصدر امر معروض دارد که اذن فرمایند که او هم به حزب الله در این هجرت عظمی ملحق شود بعد از مقرّ

*** ص ۳۷ ***

عزّ اذن حاصل نموده هجرت نموده تا آنکه با جنودالله در این ارض وارد شد و احوال او هم لازال در محضر لا یعزب عن علمه من شیء معلوم بوده ولکن از آنجایی که لازال اسم ستار منظور نظر بوده با او مدارا می‌فرمودند و بعد که مشاهده نمود که این مقرّ مقرّ سجن کبری است و خروج از آن ممکن نه سرّاً با بعضی از اعجام این بلد مع شده و بعضی از تلقینات شیطانیّه در قلوب ناس القا نموده و اظهار تبرّ از حقّ کرده و چون کفر باطنی مشهود گشت و اسرار خفیه ظاهر شد از مقرّ اعظم مطرود شد و طردش فرمودند و قریب یک سنه متجاوز است که

*** ص ۳۸ ***

مطرود بوده و بین راه هم چند کرّه بین او و اخوی مستور حرف شده که هر دو به شکایت نزد جمال قدم حاضر شدند باری این است حکایت آن سیّد که مردود طرفین واقع شده و خارج شد و بعد اخوی مستور در هر روز نفخه‌ای زده سرّاً تا آنکه به مقامی قیام نموده که با استاد محمد علی نام که یکی از خدام بود و در حمام حرم به خدمت مشغول مدتی با او در پرده گفتگوها می‌نمود ولکن شخص مذکور ملتفت نمی‌شد و گمان نمی‌نمود که مقصود او چه چیز است و چون مدّتی بود که با شخص مذکور گفتگو در قطع شجره ربّانیّه می‌نمود و موقن شده که او را فریفته

*** ص ۳۹ ***

تا آنکه یومی از ایام ظاهراً ذکر نموده و محل را هم در حمام معین کرده و شخص مذکور چون مطلع بر مقصود او واضح شد رعشه بر ارکانش افتاده ولکن سکوت نموده و اخوی به گمان اینکه امر را تمام نموده به منزل خود راجع شد و خلعتی به جهة شخص مذکور ارسال داشت و شخص مذکور بعد از خروج از حمام به نوحه و ندبه و اضطراب تفصیل را در مابین مهاجرین اظهار نموده و مذکور داشت بغتاً صجیح کلّ مرتفع شد و اهل حرم هم مطلع شده کلّ به ناله برخاستند قسم به جمال قدم که نوحه و ندبه‌ای مرتفع شد که شبه آن متصوّر نه تا آنکه به سمع مبارک اعلی رسید بعد بیرون تشریف آورده ملاحظه

*** ص ۴۰ ***

فرمودند که این امر در این ارض اشتهار می‌یابد و سبب فساد کلی می‌شود جمیع را به صبر امر فرمودند چون اخوی حال دیده که در این مدت آنچه ذکر شده به اسم او بوده و امر هم در کمال ارتفاع مرتفع گشته اراده این فعل نموده حباً لریاسة نفسه لهذا مصلحت در آن که این عبد بالمزه خارج شوم از شماها بعد مهاجرین به قسمی جزع و فزع نمودند که مدتی جمال قدم هجرت را تأخیر فرمودند تا آنکه در یوم جمعه ۲۲ شوال حین زوال جمال قدم فرداً و واحداً و تراً منفرداً از کلّ به بیت دیگر نازل شدند و احدی را همراه نبردند حتی جوارى خدمه حرم

*** ص ۴۱ ***

را آزاد نموده خارج فرمودند و ابواب خروج و دخول بر کلّ ناس مسدود. الله اکبر چه فزعی و مصیبتی در آن یوم بر پا شد و اخوی مذکور چون ملتفت شد که این امر شنیع اشتهار نمود درصدد مکر جدید افتاد که این امر به این معطلی را مستور نماید و در این مابین آن مردود الطرفین چون میدان را خلوت یافته رفته با اخوی بغضاً لله با هم ملحق و درصدد افتادند به شأنی که به هر قسم قادر شوند ضری وارد آورند تا آنکه دو شهر منقضی شد و در این مدت احدی در بیت الله راه نداشت و خبری هم از نفسی به حسب ظاهر تلقاء عرش مذکور نه تا آنکه

*** ص ۴۲ ***

یومی از ایام مسموع افتاد که یکی از اصحاب که حاجی ابراهیم نام است آمده نزد یکی از اصحاب مذکور داشت که سید مذکور مرا دیده و با من بعضی حرفها در میان آورده من پیش خود همچو حمل نمودم که او از فساد خود نادم شده حال اراده رجوع الی الله دارد آنچه گفت می‌شنیدم تا آنکه رایحه بغضا از او استنباط نمودم و به من ذکر نمود که تو باید به عجم بروی و بعضی مفتریات مجعوله را به جمال قدم نسبت داده اشتهار دهی و من چون این کلمه را استماع نمودم بسیار مضطرب شده متحیر ماندم که چگونه می‌شود چنین امری مشتبه

*** ص ۴۳ ***

شود باری سکوت نمودم و مماشات کردم تا آنکه او و اخوی مبلغی وجبی به من داده و مکاتیب زیادی که تو باید اینها را به قزوین و طهران و اردستان و عراق برده اشتهار دهی به تو پول می‌دهند خلعت می‌دهند اکرام می‌کنند و من متحیر شدم که در بین راه که این دو از یکدیگر بد می‌گفتند حال چگونه شد که هر دو اتحاد پیدا نموده دوست شده‌اند تا آنکه نوشته‌جات را به من داده و یک کتابی هم سید داد و گفت که این کتاب را من نوشته‌ام باید همچو بروی و کتاب مرا منتشر کنی و من چون وجه و مکاتیب را گرفتم

*** ص ۴۴ ***

و اراده رفتن نمودم خود را مابین جنّت و نار دیدم و ملاحظه نمودم که آنچه به من گفته‌اند جمیع کذب و لابد آنچه در این مکاتیب است مفتریات خواهد بود لهذا استقامت از حق جسته از نار به جنّت راجع شدم دیگر چه عرض کنم از کتاب سید مذکور که بر ردّ علی الله نوشته و الله الذی لا اله الا هو چند فقره مناجاتی که از مناجات‌های حضرت اعلی سرقت نموده نوشته دیگر مابقی آن اگر بگویم کلمات حیوان به نظر آمد والله غبن به طرف حیوان است و اگر به نعیق حمیر تشبیه نمایم افترا به آن حیوان بسته‌ام باری چه عرض کنم چه دلایلی

*** ص ۴۵ ***

آورده و چه براهینی ذکر کرده قسم به جمال معبود هر طفلی که صاحب بصر باشد مشاهده می‌نماید که جمیع را بر ردّ خود نوشته‌اند و اثبات بر امرالله و لکن معذک شاعر نشده‌اند و از کلماتشان قدرشان معلوم و شأنشان مشهود هر ذی شعوری ننگ می‌دارد از چنین کلماتی که از قلم کذب جاری شده حال ملاحظه فرمائید که امرالله به مقامی رسیده که مثل این خبیث مردود بر ردّ جمالش کتاب نوشته بعینه همان اعتراضاتی که کلّ ملل بر کلّ مرسلین نموده‌اند و ملت فرقان بر جمال سبحان همان اعتراضات را ذکر

*** ص ۴۶ ***

نموده‌اند و مستدل شده‌اند بل احقر باری از کتابش مقامش ظاهر با اینکه چقدر سعی نموده‌اند و به اعانت یکدیگر نوشته‌اند و در جمیع نوشته‌جات آنچه مرتکب شده‌اند به جمال قدم نسبت داده‌اند و شاید که به آن سمت بفرستند و آن جناب ملاحظه نمایند دیگر در نزد اعجام این ولایت حرف‌ها گفته‌اند و جمیع را نسبت به حق داده‌اند و حال آنکه این بر جمیع واضح و مبرهن است که جمال قدم با احدی معاشر نه و اگر هم نفسی بین یدی الله حاضر شد بیانات دیگر است و اذکار دیگر مقدس از جمیع این مراتب بوده و خواهد بود اگر چه

*** ص ۴۷ ***

در این مدت احدی فائز نشده و به نفسی معاشرت نفرموده‌اند و جمیع امور به جهة این است که ناس را بی‌فهم یافته‌اند این است که از جهة عرش نازل شده که هر نفسی از اصفیاء الله که بین یدی او حاضر شود کتابی و یا لوحی که مشعر بر ردّ علی الله باشد و او در آن حین متکلاً علی الله و منقطعاً عمّا سواه قلم برداشته بر ردّ من ردّ علی الله بنویسد آنچه را که روح القدس به او القا می‌نماید و در آن حین البتّه جمیع ارواح او را تأیید نمایند این است از حکم محکم پروردگار عالمیان باری همچه بدانید که جز این خیالی ندارند که ناس را به مقرّ

*** ص ۴۸ ***

اول راجع نمایند همان قسم مثل کور فرقان نفوس را به جمیع حدودات نفسانیّه محتجب سازند و از منظر عزّ رحمانیّه ممنوع دارند که شاید یک ریاستی محکم شود کاش به ملاقات مرزوق می‌شدم و اسرار خفیّه مذکور می‌داشتم تا آن حضرت مطلع شوند بر عظمت امر و مکر قلوب مشرکین اگر چه الحمد لله آن جناب از نفعه‌ای نفعات عزّ باقیه استشمام نمایند و از قطره‌ای اسرار بحور لانهایه ادراک فرمایند و از حرفی جوامع اسرار کتب را عارف شوند در این صورت البتّه به آنچه از ساحت عرش نازل و شنیده‌اند کافی خواهد بود و بر جمیع مطلع خواهند شد ان شاء الله زمام امر را به کمال قوّت و قدرت گرفته که مبادا وهنی از انفس مشرکه روی دهد در کلّ

*** ص ۴۹ ***

حین به بدایع اذکار ربّ العالمین ناس را متذکّر فرمایند و دیگر آنکه بعضی از الواح از ساحت اقدس نازل بعضی از آن در این مرتبه ارسال شد و بعضی از آن هفته بعد ارسال می‌شود جمیع را ملاحظه نموده برسانید ان شاء الله امیدواریم که به قیامی قائم شوید که کلّ من فی السّموات و الارض به قیامت بر امر الله قائم شوند و به بیانی ظاهر شوی که کلّ را به منبع تبیان حکمت هدایت نمائید

*** ص ۵۰ ***

و دیگر آنکه سوره مبارکه هیکل که بدعاً نازل شده این عبد سواد نموده ارسال داشتم و لکن از شدت تعجیل قادر بر اتمام آن نشدم آنچه مقدور شد ارسال شد ان شاء الله به نظر آن جناب می‌رسد و ان شاء الله امیدواریم که آنچه در این ارض نازل شده ارسال نمائیم اگر چه ظاهراً بسیار مشکل است چه که در نفس این بلد تا حال معادل صد هزار بیت نازل شده و بعضی از آن که از انظر کلّ مستور مانده و هنوز سواد آن از اثر الله اخذ نشده و اذن نفرموده‌اند دیگر نمی‌دانم که امکان قابل ظهور آن بشود و یا آنکه مثل اکثر آثار الله

*** ص ۵۱ ***

که در عراق در شط محو شده درباره این آیات منزله بدیع هم چنین حکمی صادر شود. از مصدر امر نازل که الیوم اهل بیان محتجب‌ترین ناس مشهود شده‌اند و غافل‌ترین کلّ ملل الا من اخذ یده ید الرحمن و نجاه عن غمرات النفس و الهوی و بلغه الی شاطی قدس منیر تالله انه لاعزّ عند الله عن کلّ ما خلق و یخلق السّموات و الارض و هذا تنزیل من حکیم علیم و الیوم نصرت امر الله است و نصرت هم به لسان مقدّر شده پس باید آن جناب در کلّ احیان به بدایع حکمت سبحان ناس را از ظلّ وهم و هوی نجات داده به شاطی

*** ص ۵۲ ***

عزّ یقین کشانند و الروح و العزّ و التکبیر و الهاء علیک و علی الذّینهم دخلوا فی ظلّ ربهم العلیّ الاعلیّ و عرفوه فی قمیصه الاخری باسمه البهیّ الابیّ.

*** ص ۵۳ ***

این لوح مبارک از روی خطّ اصل جمال مبارک جلّ جلاله در طهران استنساخ گردید در منزل زینبده خانم ثمره.

هوالله تعالى شأنه التّقدیس

این نامه این مسجون است به اسم منیر و قمیص یوسف مصر الهی است به اکمه بصیر قمیص غلام کنعانی بصر ظاهر بخشید و قمیص غلام رحمانی بصر باطن بخشود فیما طوبی لک بما جعلک الله بصرک الیوم حدیداً زفرات قلبت مشهود و حرقت فؤادت معلوم و انک فی کلّ ذلک باقتدیت نفسی ورد علیک فی سبیلی ما ورد علی جمالی. در سبیل محبوب دمی نیاسودی و ساعتی نیارمیدی چه مسافت‌های بعیده که مقابل وجه پیاده طی نمودی و چه بادیه‌های صعبه که با رجلی حُبَّیه دوییدی جمیع در نظر بوده و خواهد بود و حال هم به معاشرت انفس

*** ص ۵۴ ***

افسرده و هیاکل پژمرده و عباد محتجبه مرده مبتلا شده از محضر انس و مقرّ قدس دور مانده‌ای ولكن چون مراد ما ارادالله بوده و مقصود ما قصد به الله و مشیت ما شاء و قضی کلّ مطلوب بوده و محبوب خواهد بود ان شاءالله در کل ایام انام را به ذکر ربّهم المهیمن العلام متذکر دارید اگر چه کوثر حیوان قسمت معشر حیوان نه و نسیم رضوان رحمان نصیب اهل ضلال و خسران نخواهد شد و المخلصون یشرّبون عن خمر الّتی کان من انامل القدّس معصوراً ولكن چون اریاح رحمتیه الهیه در هبوب و نفحات قدس فضلیّه در مرور شاید جمعی به سلسبیل عرفان که از کدورات اکوان ظاهر شده به مقرّ امنع ارفع ایقان در آیند و به لقاء جمال رحمن فائز شوند و این ایام باید به کمال خضوع و خشوع و عبودیت صرفه مابین عباد مثنی نمایند چه که ظهور امر

*** ص ۵۵ ***

و استقرار بر انفس ضعیفه منوط به این امور است و این است نصر حقیقی چه که اعدا به مکاری ظاهر شده‌اند که ابلیس متحیر شده فسوف تعرف و تكون من المّطلّعين و اگر سیر بلاد را مصلحت دانید مجری است ولكن به کمال حفظ چه که حفظ آن جناب اهمّ امور بوده و اگر از قضایای وارده در این ارض بخواهید مطلع شوید تالله عجز القلم بل کلّ شیء عن ذکره ای کاش از امّ متولد نمی‌شدم و از ثدی لهن مطهر نمی‌نوشتیم و یا بعد از بلوغ اظهار امرالله نمی‌نمودم چه که سبب و علت بغضاء اعداء این رتبه بوده و خواهد بود فوالذی طیر طیر البقاء فی صدري بسیار جهد نمودم که اصلاً اظهار امری نشود و ناس را در مقرّ وهم بگذارم ولكن الروح ما ترکنی فارغاً و اقامتی علی الامر و انطقی بین السّموات و الارضین باری به شأنی ظلم وارد شده

*** ص ۵۶ ***

که در امکان شبه آن ممکن نه و معذک قلم کذب برداشته و افعال نفس خبیث خود را به جوهر تقدیس نسبت داده‌اند چون ملاحظه نمودند که این فضل مشهور را ستر ممکن نه و لابد جمیع ناس اکمه نیستند البته صاحبان بصر حدید یافت می‌شود که بین شمس و ظلّ و موجود و معدوم فرق گذارند لذا در قطع شجره کمر بستند و چون خود را خائب و خاسر مشاهده نمودند در اطراف به اسم این عبد شهرت داده‌اند که شاید به این سبب غلیّی در صدور القا نمایند چه که جمیع ناس را بی‌تمیز و شعور یافته‌اند از جمله اخوی نوشته به اطراف که از برای لقمه‌ای نان از من تجنّب نموده‌اند حال ملاحظه نمایند که هیچ ردّی چنین سخن می‌گوید وانگهی نسبت به نفسی که اگر جمیع ثقلین بر مضمیفش وارد شوند و الی آخر الاخرین متنعم شوند آثار گره

*** ص ۵۷ ***

مشاهده ننمایند تا چه رسد به منع از این بیان معلوم است که به چه درجه بر ضرّم قیام نموده‌اند و چه مقدار بر تضییع امر الله مستقیمند درهم فی کفرهم و کذبهم یلعبون حیف است قلم به ذکر جعل و افعالش بیالاید ای کاش تفصیل اول این امر را تمام به آن جناب ذکر می‌نمودم تا معلوم می‌شد که چه مقدار عنایت در باره او شده و چه رتبه بر کفران نعمت قیام نموده باری ان شاءالله در امر الله چون جبل حدید ثابت و راسخ باشید مطلب تمام نشد ولكن چون هوا گرم و حرارت آن مؤثر لذا به این چند کلمه اکتفا رفت احباب را طراً از حلل ذکر بدیع مزین دارید.

هو الباقی

جناب میرزا مهدی ان شاء الله لازال بر صراط حبّ مستقیم باشند و بر مقرّ وّ مستریح چشم از عالم بریندند و دل از غیر دوست بگسلند و در کمال تمکین

*** ص ۵۸ ***

بر رفرف یقین بیارامند مقصود چنان بود که مکتوب مبسوط مرقوم شود و لکن نفس بدا نفس حرّ هوا شد و در جبروت مشیت معلق ماند اهل حرم را ذکر لایحصى برسانید و در کلّ ایام از قبَلَم عذر بخواهید نوشته شما که به کلیم ارسال داشتید ملاحظه شد لازال تکنون فی جوار رحمة ربّک لمن المستریحین.

در آخر این لوح مبارک ذکر آمیرزا مهدی و اظهار عنایت هم درباره ایشان نازل شده لذا توضیح داده می شود - که این میرزا مهدی مذکور پسر آقا میرزا محمد وزیر و مادرش حوا خانم بوده و میرزا محمد وزیر برادر مریم بوده است و از میرزا محمد وزیر و حوا خانم هشت اولاد به وجود آمده دو پسر و شش دختر که این میرزا مهدی یک از اولادهای حوا و میرزا محمد وزیر است.

*** ص ۵۹ ***

ج م ال سه فقره استدعا نموده که در ساحت قدس یکی از این سه اجابت شود عروج از این عالم یا رجوع به ساحت عزّ یا تبدیل ذلّت به عزّت

هذا ما اشرق من افق بیان ربّک الرحمن

ای اسم من الیوم یوم نصرت است و نفسی الحقّ جمیع حقایق عالین و ارواح مقربین که طائف حولند مسئلت نموده که به قمیص ظاهر هیکلیّه انسانیّه شوند و در ظاهر ظاهر به نصرت امر الله قیام نمایند از برای احدی سزاوار نیست که طلب خروج از این عالم در ایام ظهور مالک قدم نماید

*** ص ۶۰ ***

بلکه باید فی کلّ الاحیان ناظرأ الی افق الرحمن از خدا بخواهد که خدمتی از او در این امر ابداع امنع ظاهر شود ولو به ذکر کلمه ای از کلمات او باشد انّ هذا لفضل عظیم و خیر عظیم و اما رجوع به ساحت اقدس این ایام بر حسب ظاهر جایز نه قد نزلنا فی لوح من الواح کم من قریب لا نقرّ له القرب و کم من بعید و نفسی الحبيب انّه هو القرب و فی لوح آخر کم من قریب هو الغریب و کم من بعید هو القرب طوبی لقرب و قریب و فی لوح آخر کم من حبيب

*** ص ۶۱ ***

صار حباباً و کم من مؤانس وجدناه مؤانساً و کم من بعید هو القرب و کم من قریب نشهد بانّه فی مقام بعید اگر چه معلوم است که هیچ فضلی و فیضی و مقامی و رتبه ای به لقاء الله در ظاهر ظاهر معادله ننموده و ننماید قسم به آفتاب عزّ توحید که از مشرق تجرید اسم قدیرم طالع است معادله نمی نماید به حضور بین یدی العرش فی ظاهر الظاهر ولو فی آن ما خلق فی السموات و الارضین بعضی از ناس از خُمخانه معنویّه الهیه محروم شده اند این است که تأثیرات این امور و ثمرات آن از نظر

*** ص ۶۲ ***

مستور مانده لهذا به اوهام خود مشغول و از مالک انام محجوب مانده اند مقصود آنکه بسا از نفوس در عین قرب از وصال محرومند و بسا از نفوس که در بُعد ظاهره به کوثر لقا فائز شد منقطعاً عن رضاه و فانیاً فی رضاه ربّه تالله لایعادلّه عمل من الاعمال اگر این حجاب به اصبع اراده ربّ الارباب خرق شود مشاهده می نمائی کلّ من علی الارض را من الاعزّة و الاذلّة یضعن الفقر و الغناء ثمّ السلطنة و العزّة عن ورائهم و یسرعن الی مقام الذی تنطق ذرات ترابه انّه لا اله الا هو المقتدر

*** ص ۶۳ ***

العزیز المختار ای جمال کینونة الاحدیّة که مقدس از حدودات و منزّه از کلمات و اشارات و اسماء و صفات و ظهورات و تجلیات بوده در هیکل بشریّه ظاهر لذا اکثر بریّه نظر به عادات بشریّه که از هیکل امریّه مشاهده می نمایند محتجب مانده اند غافل از آنکه اصل

قدرت این است تفکر لتعرف و قل لك الحمد يا اله العالمين و لك الحمد يا من كينونة القدرة تنادى عن وراك لك العظمة و الاقتدار يا من في قبضتك زمام العالمين و لك الحمد يا من كينونة العظمة تنادى

ص ٦٤

العظمة لك يا من بظهورك انارت وجوه المقرين و اما در تبديل خوارى و مذلت اى جمال اين ذلتهاى وارده بر تو لامر الله بوده و اين عزى است فخر عزتها تالله لو تعرف لتستأنس مع الذلة و تقول يا ذلة روحى لك الفداء أين انت قد قبلتك كلها لربى العزيز الحميد آنچه خواسته ايد به فوق آن فائز شده ايد عسى الله ان يعزفك ما اراد لك لتفرح و تطير و تقول لك الثناء يا ثناء العالمين قد زين رأس البهاء باكليل البلاء و بذلك نفتخر بين الارض و السماء ليس

ص ٦٥

العزة في ما ادركه القوم بل العزة كلها في الذلة التي حملناها لامر الله المقتدر العزيز الحكيم انا قضينا لك ما احببناه لبقى به ذكرك في الناسوت بين عبادنا المخلصين و في الملكوت بين ملائكة المقرين و في الجبروت بين اصفياء المنقطعين هل يعادل هذا الفضل ما اردته لا و رحمتي التي سبقت العالمين ان يا جمال ان استنشق من ظواهر ما تكلم به لسان القدم ارباح المعاني و الايقان لتوقن بان ما ظهر من عنده هو ببقى بدوام الملك و الملكوت و انه هو خير لك عما كان و ما يكون قد عبت عرف قميص المحبوب عما نزل في الحين

ص ٦٦

و تعطرت منه اهل الملك و الملكوت طوبى للفائزين آنچه از برای خود خواستيم از برای مخلصين از احبای خود خواسته و می خواهيم لعمري سوف تجد نفسك في عز مبین از تنگی و پریشانی محزون مباشيد به امر الله مشغول شويد حق اصلاح كن خواهد فرمود ان اطمئن و كن من الشاكرين و آنچه در فقره بعضی اختلافات مذکور هذا ما نزل في الالواح من لدن ربك العليم الخبير من يدعى امراً قبل اتمام الف سنة كاملة انه من المفترين و من يأول هذه الكلمة انه من الاخسرين و في لوح آخر من يدعى امراً قبل

ص ٦٧

اتمام الف سنة كاملة انه كذاب مفتر نسل الله بان يؤيده على الرجوع ان تاب ان ربك لهو التواب و ان اصبر على ما قال يبعث عليه من لا يرحمه ان ربك شديد العقاب چه كه چنین نفوس سبب ضرر اصل امر بوده و خواهد بود و سبب اختلاف بره و اگر امروز چنین باشد كه هر جاهلی فهمیده هرگز شجره امریه الهیه مابین برهه مستقر نخواهد شد و اوامر الله و احكامه نافذ و مجرى نخواهد گشت عجب است از بی ادراکی نفوس ولكن نسبت به بعضی هم نظر به هواهای نفسانیته بعضی نسبت ها می دهند

ص ٦٨

ولكن عند ربك علم كل شيء في كتاب مبين بر حق مشتبه نشده و نخواهد شد انه لهو العليم.

ص ٦٩

سواد خط میرزا آقاخان که از ساحت عرش ابی به ملا باقر حرف حی مرقوم داشتند

باسم ربك الاعلى باسم ربك الابي

ان يا حرف الاولى هنيئاً لك بما فرزت بلقاء الله مرة اخرى في هيكل بديع منيع ثم طوبى لك ان تستقيم على امره و لن يزلك اقوال المشركين تالله لو تستقيم على هذا الصراط الاعظم و تبلغ امر ربك هذا الجمال المنيع الاقدم بكل ما انت عليه لمن المستطيعين فسيبعث منك النقطه ثم كل الحروف و الكلمات ثم حقايق المقدسين تالله الحق لو تفتح بصراك و تفك اذنك و توجه بوجه قلبك الى هذا الجمال الدري اللطيف لتشهد بان حينئذ بعث منك هيكل في مقابلة العرش على هيئة ورقة رطبة مخضرة لطيفة بنادى عن ربها في كل حين بما ناد المنطق في الشجرة السينا على طور بدع رفيع و يتكلم في كل حين مع ربه و يتلقى من اسرار الله المهيمن العزيز العليم الحكيم اياك اياك ان يا حرف الله ان لا تحرقه بنار الاعراض لان في تلك الايام ظهرت طبقات

ص ٧٠

الجحیم بکَلِّها و اشتعلت نهران الشَّرک و نائرة الحسد و البغضاء و ستحترق بها کُلُّ الاوراق المصفرة و الاشجار اليابسة و انک لو تشهد بان یأتیک جمرات هذا النَّار تمسک بفلك البهاء ثمَّ اجر على قلزم الحمراء في لاهوت العما ثمَّ اسم باسم ربک القادر الظَّاهر الابهی و کن بسلطان الامر لمن الظَّاهرين ثمَّ اعلم بانَّ الَّذین خلقوا باسم من عند ربک قد استعلوا على سلطان الذَّات و ملیک الاسماء و الصِّفات الَّذی رجع کَرَّة اخرى بقميصه البیضاء الَّذی جعله المشرکین محمراً بدم البغضاء و بذلك حزن قلب المقرِّبین و ان تريد ان تعرف بعض من اسرار الامر فافقره لوح الَّذی ظهر عن جمال العرش و سعى بلوح البهاء ثمَّ سورة الَّتی سعى بالدَّم ثمَّ سورة الَّتی کان ذکر حجِّ الاعظم و في کُلِّ ذلك لآیات للسَّائلین و بَيِّنات للعارفین و الرُّوح من بهاء الله علیک و علی کُلِّ من تمسک بهذا الفلک العظیم هذا **الحی** البديع في قميص اسمه المنيع. لوحی من قبل من لدى الله ربک البهیّ الابهی صدور عزّ و مجد

*** ص ۷۱ ***

یافت و به ارسال آمد و لوحی در چندی ایام شرف نزول قدسی یافت و حال ارسال می شود ان شاء الله که آن حرف ربّ دو قرة بصر حقیقی را به نظره این دو نور فؤاد منور نموده جمیع امکان و اکوان را از ارباح خوش طیبیه و نفحات قدس منیع طاهر و لطیف و معطر فرمایند و در تبلیغ امر پروردگار خود به کمال جدّ و جهد سعی بلیغ نموده کوشش نمایند که شاید به هبوب ارباح روحیه از مشرق فؤاد آن حرف حی بدیع جمیع قلوب میته و عظام رمیمه به حیات هستی جدید فائز گردند و آنه هو محیی ما یشاء باسمه الباعث الجاعل الخالق الرازق المحیی المنيع. خادم ربک و عبد بهائک آقا جان.

*** ص ۷۲ ***

سواد خطّ میرزا آقا جان که از ساحت اقدس ابهی به آقا محمد جواد مرقوم داشته اند

هو الظَّاهر فی عرشه الابهی وهذا لغیب فی ملکوته الاعلی

ای جمال جود بر در این حجاب / تا کنی مشرق ز خود صد آفتاب

قوة الله البهیّ بازوی تو است / وجهه الله العلیّ بر روی تو است

ورقة خضرا که حاکی از اشارات نورا بود بر ارض حمرا وارد گشت و تفصیل عجز از بسیاری امور مضمون این شعر مشهور است که به هیکل طبری ظاهر گشته و به لغتی سخنانی می گوید که از بعض اشارات آن مفهوم می گردد که ای عندلیبان وفا بدانید که زاغان ظلمانی که به تأییدات و تعلیمات ید فضل و تربیت سلطانی نغمات و اطوار بازان سفیر روحانی آموختند و به ظهور اصفار اصوات ورقاء صمدانی در هوائیات بلند اعلی طایر گشتند و به احتیجۀ طیور

*** ص ۷۳ ***

ابها متصاعد شده تا آنکه از مقامات قرب قدس بقا مرتفع آمده و بر اعلی فنون سدره منتهی و شجرة قصوی مسکن و مقر یافتند و به قسی در آن مکمن قدس سبحانی مشهور و معروف آمده که جمیع طیور مقدرة جنان اعلی و ارواح ممتنعه خلف سراق بقا طائف حول آنها گشته پس در این وقت نار کبر و غرور در افنده آنها به اشتعال آمده و علو مقام علت غلو شان بر جمال ملیک علام گشته و سمو رتبه سبب غلّ و بغضا گشته به کلی سلطان و مربی خود را فراموش کرده بر صدر عرش بر آمده و بر وجه سلطان ابهی هجوم آورده هر یک به منسر و منقار خود آن وجه منیر را مجروح نموده و به این کفایت نکرده به جد و جهد تمام متحدی پیدا نموده درصدد هلاکت آن جمال ذوالجلال بر آمدند ذلک من الحان هذا الطیر الَّذی

*** ص ۷۴ ***

قد کان حینئذ معلقة فی تلقائی و کان له قفس اطرافه من الذهب و علی وجهه مرآت من البلور الابيض و له فرخان صغیران و هما ینطقان صوتاً لن یعرف کلّ الطیور بلحنها و لا طیر الّتی امهما و کان الله علیم بما هما ان یقولون ثمَّ بالحن السّر ینطقون پس حال تو ای مظهر اسم جود ربّ من اگر خواهی نصرت نمائی پروردگار خود را که تحت سیوف غلّ و بغضاء مبتلا گشته پس صبیحه بزن به صبیحه ای که جمیع حُجبات اوهام را از قلوب کلّ من فی السَّموات و الارض بر دری و طیور افنده قدسی را از سلاسل و بند تقلید و تقیید تحدید آزاد نموده در هوای عزّ توحید و تجرید پرواز دهی و بعد به حنجر قدسی و نغمة روحانی ناطق گشته که ظاهر شد آن سری که

در ظهور اولایش یک حرف از رموز اصفایش تکلم ننموده که اصحاب ثلث‌مأة که از جواهر مجرّده ارض بودند جمیعاً فرار نموده و فرمودند که در کَرّة

*** ص ۷۵ ***

اخرایم ظاهر می‌شوم و ظاهر می‌نمایم سرّ امرم را و جمیع طورِیون در سینا ظهور می‌میرند حال آن‌که راجع و آن سرّ ظاهر و جمیع سواذج مقدسه ملکوت سماء و اهل ملأ عالین و کزوبین و حاملان عرش و ملائکه مقربین کلّ از ظهور امر بدیع منصعق گشته در ارض ادنی فانی آمدند و جمیع حقایق انبیا و مرسلین که یکی از آنها موسی ابن عمران است در طور امر منیع به ظهور سرّ رفیع مردند و از جهة دیگر شجره اعراض به اوراق و اغصان افنان کفر و شرک و غلّ در مقابل عرش مرتفع آمده و اراده نموده که شجره ابی را که بر قطب بقا محکم گشته از اصل قدیم خارج نماید و به اوراق غلّ و حسد پیوشاند قل تالله الحقّ لم یکن تلك الشجره علی مقام تقدیر انتم ان تغشوه و لو یجتمعن معکم ایادی اهل السموات بالقدرة العظیم والقوة الکبیر قل انتم ان تموتوا و تنعدموا او تنصعقوا

*** ص ۷۶ ***

او ترجعون الی اسفل الجحیم أنّه قد ارتفع بالحقّ فسوف یملأ عن ورقة منها کلّ الفردوس و کلّ من فی السموات و الارضین و یبعث فی ظلّ کلّ ورقة خطفاً ما ارتدت الهم ابصار الخلاق اجمعین.

*** ص ۷۷ ***

سواد خط میرزا آقاخان که از ارض سرّ به آقا محمد جواد نوشته‌اند

هو الجواد الواهب المنیع

معلوم آن جناب بوده که رواج نفاق و شقاق از اولی الوفاق و شفاق به مقامی متصاعد گشته به حدّی که فضای آفاق به قسعی تنگ آمده که جمال قدم اراده فرموده که اشراق انوار جمال بی‌مثال را تحت براقع جلال مستور و مخفی نماید به قسعی که دیگر ابداء نوری در عالم ظهور از او مشهود نباشد پس به لحاظ شطر بدا تأخیر آمده حال از کلّ معاشرین و مهاجرین انقطاع فرموده حتّی از خدام حرم وحده به بیت دیگر مقرّ عرش احزان فرمودند و این مصیبت سیّم است که در این مهاجرت عظیم هجرت‌های پی در پی واقع شده و لکن هیچ یک به مثل این نبوده زیرا که آنها به کمال اختیار بوده و اهل آن کمال خدمت به جا می‌آورده

*** ص ۷۸ ***

ولکن تفصیل این مهاجرت به بیان و قلم و لسان و تبیان نیاید ان ترید ان تطّلع برشرح منه فارجع الی قمیص الله الذی ظهر علی هیئة الکلمات و الحروف فی الواح الله المبهیمن القیوم سواد یک لوح فارسی که مصرع شعر عربی که در صدر ورقه آن حبیب بود بین یدی العرش حاضر شده در ساحت قدس ابی جلّت عظمته معروض داشتیم این کلمات بدیع منیع را صادر فرمودند به زیارت آن مشرف شده آن ظهورات نصر الهی را در هیکل بدیع و روح جدید ظاهر نمایند. محبوباً مطلع شوید که الواحی که در این چهار پاکت بود از میان نرود در جمیع شئون و جهات ثابت و مستقیم به امرالله البهی المنیع بوده و به آنچه از ید و لسان و دل و جان و روان بر آید خدمات امر را ملحوظ و معمول دارند که تفصیل

*** ص ۷۹ ***

این ایام همان است که در الواح قبل و حین صدور یافته در تاکید ابلاغ الواح به اهل آن اقلّ من حین تأخیر و تعویق جایز ندانید هذا امر من لدن عزیز قیوم تبلیغ امر بدیع بر کلّ نفوس علی ما یستطیع علیه لازم و واجب و آنی تأخیر و تعویق و صمت جایز نه فردا که یوم جمعه ۲۲ شوال است طلعت بی‌مثال بنای حرکت به بیت دیگر دارند.

*** ص ۸۰ ***

جناب حاج میرزا محمد عطار هو البدیع

فسبحان الذي نزل الآيات بالحق من سماء قدس بديعاً لتعرفوا بها احسن الوجوه في هذا الوجه الذي كان عن خلف حجبات التور لميعةً قل هذا كتاب الامر من لدى نقطة البيان الى عبده الذي حضر بين يدي العرش و ما عرفه بما ستر جمال العز وجهه عن ابصر العالمين جميعاً ان يا عبد قم عن مقرّك ثم استقم على عرفان ربك و لا تجعل نفسك عن كوثر القدس في هذا الرضوان محروماً.

هو كلمات الهى كه از مصدر بيان سبحانى به لحن بديع عربى نازل گشته زياده از حد احصا شنيده شد و مسموع افتاد حال به لسان پارسي مليح بشنو كه شايد از نغمة ربّاني از

*** ص ٨١ ***

دار فاني به جبروت باقي در آبي و در اين ايام ظلماني كه غبار افتتان امكان و اهل آن را احاطه نموده از سبيل سلسبيل مستقيم كه مقام عرفان جمال رحمانى است دور نماني اى عبد دنيا را بقائى نبوده و نيست هر كه در او مشهود و هر چه در او موجود عنقریب كل را مفقود يابى به قسى كه اثرى از كل ما فى الارض نبينى پس خود را از آنچه بين يدي الناس بوده مقدس نما كه شايد جمال اول را در قميص اخري بشناسى چه كه اليوم جميع ناس در حجبات وهمية محبوب و مستور مانده اند پناه به خداوند يكتا برده كه شايد از اين غمرات وهم كه كل در او غرق شده اند نجات يابى و به منبع حيات وارد شوى و مستقر گردى اين است فضل پروردگار تو كه به كلمات قدس خود تو را ذكر نموده پس طاهر نما

*** ص ٨٢ ***

قلب خود را از حزن دنيا چه كه حزن مردود است الا در ابتلاي اين غلام مصر ربّاني كه در چاه حسد و بغضا ساكن شده بارى سعى بليغ لازم كه از بدايع فيوضات اين ايام محروم نماني كذلك يعطك ربك ان تكون من السامعين.

*** ص ٨٣ ***

سواد خط ميرزا آقا جان كه از عرش اعز ابهى به ملا باقر حرف حى مرقوم شده

هو البديع الابدع الابهى

ان يا حرف الحى اسمع اصوات اجنحة هذا الطير الذى يطير في هذا الهواء باجنحة الياقوت و اباهر القدس و خوافى الفضل و قوادم الامر و مناكب قدس منير لتطلع باطوار هذه الورقة المغنية المتحركة المتعالية على هذه الشجرة التى ارتفعت بالحق و استطلت في ظلها كل العالمين الا من تجده في معزل التفاف و كذلك يلقيك نير الافاق لتكون من العارفين و لقد ارسلنا اليك من قبل كتاباً ثم من قبله كتاباً ثم من قبله كتاباً و شهدناك من قبل من هيكلنا جمالاً و من قبله جمالاً ثم من قبله جمالاً ان تكون من الموقنين و لقد اظهرنا لك جمال الاولى بقميص ربك العلى الاعلى و تجليتنا به عليك و على كل من فى السموات

*** ص ٨٤ ***

و الارضين و مرة تجليتنا لك باسم من اسمائنا حين الذى كنا فى العراق و ما استدرك احد من الخلائق اجمعين اذا تجليتنا عليك بهذا الجمال الذى بنور من انواره قد اشرقت شمس العظمة ثم شمس المكرمة ثم شمس العصمة ثم شمس العزة و القدرة ثم شمس الرفعة و القوة لعل تعرف مولاك و تكون من القائمين على امره الذى لن يقوم عليه نفس الا من ينقطع عن كل شىء و عن نفسه و هواه كذلك نقص عليك من قصص الحق لتتبع امر ربك و تكون من الفائزين الى جمال الذى ما فاز به احد الا من فتح الله عينه و عرفه نفسه و جعله من العارفين قل ان الذين يحجبهم الاشارات من كل ذى اشارة و يمنعهم الدلالات من كل ذى دلالة اولئك لن يقدرن ان يتحركن فى هذا الهواء الذى جعله الله محيطاً على شرق الارض

*** ص ٨٥ ***

و غربها و على من فى السموات و الارض ثم على الذينهم كانوا خلف حجبات القدس فى مداين عز و سيع اياك اياك ان لا يمنعك شىء و لو يكون فى الثقل اثقل عن خلق السموات و الارض و انك ان لن تضعه عن ظهرك لن تقدر ان تحرك فى هذا الهواء الذى انبسط فى هذا الفناء الذى ظهر فى هذا البهاء المشرق المرتفع العزيز المنيع ضع عن ظهرك كل ثقل و عن قلبك كل ما حملته عليه ثم طهر نفسك عن كل ما رايت لعل تستضيئ من هذه النار التى اشتعلت فى برية العرفان عن وراء طور العظمة و البيان و تكون من الراسخين و اذا وصل اليك

هذا اللوح ان كنت جالساً قم و ان كنت راقداً فاستيقظ و ان كنت ماشياً فاسرع ثم افتح لسان القدرة باذن من لدنا و ارادة من عندنا و لا تخف من احد فتوكل على جماله العزيز المنير ثم اذهب بهذا اللوح الى الذينهم توقفوا على

*** ص ٨٦ ***

هذا الامر الذي لن يتوقف عليه الا كل ذي مكر كان في مكره فريد قل من انكر هذا فقد انكر كل الرسل من قبل و يستدل بذلك كل ما نزل في البيان ان انتم من الناطرين و ان رأيت اسم الهاء ذكره بما نزلناه عليك من آيات عز بديع ثم بلغه امر ربك و لا تخف منه ان سمع قولك يأخذه البشارة من لدى العزيز الجميل و ان انكرك فقد انكر على الله المقتدر العزيز الحكيم قل يا عبد خف عن الله الذي خلقك و سواك و لا تكن من الجاهلين خذ كتاب الله بقوة من لدنا و ان حرفاً منه لاعر عند الله عن خلق السموات و الارض و عن خلق الاولين و الآخرين و قد مضت ايام و كنت راقداً على فراش الغفلة اذ فاطرد الشيطان عن نفسك ثم استعد بربك المنان المهيم العزيز الجليل قل اي رب فاسمعي نغماتك التي تغنيت بها في رضوان

*** ص ٨٧ ***

كلماتك و لا تمنعني عما فيه و لا تحرمي عن حرم قدسك المنيع اي رب انا الذي اعتكفت بنفسي من دون اذن من عندك و شغلتي نفسي و هوائي عن عرفان جمالك المنيع المتعالى المقدس العزيز اي رب لا تحرمي عما عندك ثم شرفني بلقائك ثم وفقني على الاقرار بك و بآياتك لاني يا الهى ما آمنت بظهورك الاولى في جمال ربنا العلى الاعلى الا بما نزلت من عنده من آياتك العزيز البديع و اذاً شاهد بانها تنزل من سبحانه رحمتك ما لا يأخذها التفاد و كذلك احصينا الامر في الواح عزك المنير اي رب اشهد حينئذ بانى لو انكر تلك الآيات من عندك فقد انكرت كل ما نزلت ما قبل الذي لا قبل له و تنزل الى آخر الذي لن يحصيه احد من الآخرين اذاً يا الهى لا تدعني بنفسي لاني اماراة بالسوء اخاف بان يقومى على الاعراض بجمالك بعد ايقاني بانى

*** ص ٨٨ ***

لو انكر هذا الفضل لن اقدر ان ادعى الايمان في نفسي لان في ذلك الشأن ينكرني كل شيء و لو لن يقرء بذلك لسانى يشهد عليه فؤادى و سرى و روى بين العالمين لانك يا محبوبى ما جعلت حجتك بين الممكنات الا ظهورات انوار جمالك و اذاً قد اظهرتها بسلطانك و لن يقدر احد ان يعترض عليك الا من ينكر آياتك و يجاهد ظهوراتك و يجادل بنفسك و يحارب مع ذاتك العليا عند تشعشعات بوارق انوار جمالك المنير اذاً وفقني يا الهى على عرفان نفسك في تلك الايام التي ما عرفها الا المخلصين من بربك و الاختيار من عبادك ثم اسئلك يا الهى بان لا ترجعني الى نفسي ظمناً بعد الذي اجريت من غمام رحمتك مياه قدس لميع ثم اسقني يا الهى بعنايتك و رأفتك لعل استفيض بهذا الكوثر الذي جرى عن يمين عرش عظيم اي رب

*** ص ٨٩ ***

اسئلك بجمالك الابى في افق قدسك الاعلى بان تنقطعني عن كل ما لا يحبّه رضاك و انك انت المهيم على ذلك و انك انت المقتدر العزيز الرفيع و كذلك الهمناك و علمناك لتتبع امر ربك و تكونن من العاملين. چون جميع ممكنات را به حروف حى زنده نموده ايم و از جمله حروف توئى لذا تو آليق و اولى بوده و خواهى بود از براى تبليغ امر ربك المختار بارى به كمال جد و اجتهاد چشم از ملكوت سموات و ارض و ما خلق بينهما من الازداد پوشيده تا به عنايت خاص مفتخر شده قدم سبقت در ميدان تبليغ امر حضرت منان گذارى اى حرف حى سعى بليغ بايد تا از حيوته تو جميع ممكنات به خلع حيات بديع جديد مفتخر شوند و از ماء حيوان عرفان زنده گردند پس هر اسمى را مسى بايد و هر حرفى را معنى شايد كه مبدا از حروف بى معنى و اسامى بى معنى محسوب گردى چه كه اليوم از اين گونه اسما لا يعد و لا يحصى

*** ص ٩٠ ***

مشهود است پس اى حرف حى از صراط وهم بگذر تا به جنت ايقان واصل و به فضاي لا مكان كه مقام عرش رحمن است فائز گردى و در كل حين مراقبت امر را از دست مده و در مسالك تبليغ به كمال جهد سالك شو كه شايد به ميامن الطاف عز نامتناهى و ظهورات مواهب قدس حضرت رحمانى جمعى از آوارگان را به حرم كبريائى و مقر قدس سلطان لايزالى ساكن گردانى و تشنگان زلال عرفان را به

معین قدس حیوان کشانی و اگر نفسی الیوم به آنچه رضای دوست بوده سلوک ننماید عدمش بر وجود راجح است و فنایش بر بقا اولی و انسب کذلک الهمناک من جواهر الاسرار بالحجب و الاستار و ایقظناک عن رقد الغفلة لتقوم علی امر ربک و تبشّر النَّاس بهذا الرِّضوان الَّذی ما وقع علیه عین احد من الاولین و الروح و التكبر و الهاء و العزّ و العظمة و الکبریا و الرِّفعة و العزّة و البقا و الشّوكة *** ص ۹۱ ***

و الذّکر و الثّناء علیک یا حرف الحیّ من لدنّا یومئذ الی یوم الَّذی اقوم علی امر اخری بجمالی الاولی و اذاً یعرض علینا ملاً البیان من هؤلاء المعرضین قسم به جمال حق که هر حرفی از این آیات منزله و کلمات مقدسه منبع مشک رحمانی و خزینه عنبر قدس سلطانی صمدانی است و به قسمی نفحات او منتشر و متضوّع است که اگر حرفی از آن از مشرق لا مکان بی حجاب ظاهر شود اهل امکان و اکوان از این رائحه خوش روحانی سرمست شده به مواقع قدس البست بشتابند مگر آنکه جمیع را زکام غلّ و سد بغضا منع نماید و محروم سازد کذلک احاط فضل ربک کلّ شیء ان انت من العارفين و الحمد لله ربّ العالمین. *** ص ۹۲ ***

هوالمحبوب

ای بلبلان گلزار احدیه و ای طایران گلستان صمدیه صبح بشارت الهی از افق جان طالع شده و نار هدایت موسوی از سدره عزّ ربّانی لامع گشت و رضوان الهی به بدایع ریاحین معنوی مزین گردید جنّات قدسی در اعلی الجنان روئید و نخل قامت جانان در ریاض جان چون سرو بوستان قامت کشیده و بلبل گلستان حقیقی از تابش جمال گل و جوشش خمهای مُل در خروشنده عاشقان روی دوست از پرتو طلعتش و نعمات عندلیب گلزار منصعق و مدهوشند و صلاهی سروش در آن *** ص ۹۳ ***

فضای جانفزای احدیه به گوش هوش بشنوند پس ای طالبان جمال ذوالجلال و ای سالکان طریق سلطان بی مثال کمر بریندید که از این فیض کلیّه و رحمت منبسطه قسمتی برید و بهره‌ای از این خوان نعمت جاوید برید که جمیع آفاق را احاطه نموده و بر کلّ ذرات وجود به مقتضای عدالت حضرت معبود افاضه گردیده جہدی باید که ان شاء الله به عنایت حق در این گلشن قدس چون ابطیار عرشی بر پرید و بر این شاطی بحر اعظم وارد گردید و از این عین صافی و کوثر *** ص ۹۴ ***

باقی بنوشید کلّ ذلک من فضل الَّذی کان فی ایام الله مشهوداً و من سماء القدس منزولاً. *** ص ۹۵ ***

هوالباقی

حمد محبوبی راست که حجابات غلیظه امکانیه را به قدرت الهیه خرق نمود و جمال قدم رغماً لانف الذّئاب بی ستر و حجاب بر عرش کان الله و لم یکن معه من شیء مستوی و از یمینش بحور اکسیر جاری و از یسارش نهور عنایت ساری طوبی لمن شرب منه و کان من الفائزین ای دوستان از کوثر باقی در ایام جمال سبحانی بنوشید فوالذی نفسی بیده که در غیب است اگر در جمیع اقطار آسمانها و زمینها تفحص نمائید به قطره آن فائز نخواهید شد *** ص ۹۶ ***

جمال قدم می‌فرماید اسرار این ظهور مستور مانده و اگر مذکور آید البته فزع اهل ارض مرتفع الّا طهر الله قلبه من هذا الکوثر ای اهل بیان اعلام ظهور به اسم رحمن مرتفع شده و سراقق امر در قطب امکان منصوب گشته و تسنیم ابی به ایادی غلمان بقا در دور خدوا و اشربوا یا اهل القدس فی هذا الهاء و لا تكوننّ من الصابرين ۱۵۲ . *** ص ۹۷ ***

به نام پروردگار رحیم مهربان

ای محمد قبل علی بشنو ندای محبوب باوفا را که از شطر ابی ندا می‌فرماید ای بنده من و پسر کنیز من ندایت را اصفا نمودیم و نجوایت را شنیدیم در کلّ اوان طرف عنایت به متوجهین ناظر بوده و خواهد بود نفسی از نفسی به دوستی بر نیامد مگر آن که به ساحت دوست حقیقی وارد شد ای محمد قبل علی اگر روائع عطریّه که از شطر رحمت مالک بریّه مرور می‌نماید استشمام کنی به تمام جان و روان به این کلمه ناطق شوی و مابین عباد به اسم صبیحه زنی قسم به جمال محبوب این است رحمتی که همه ممکنات را احاطه نموده و این است یومی که در آن فضل الهی جمیع کائنات را فرا گرفته ای علی عین رحمت در جریان است و قلب شفقت در احتراق چه که لازال دوست نداشته که احبایش را حزنی اخذ نماید و یا هتّی مسّ کند اگر اسم رحمان مغایر رضا حرفی از احبایم استماع نمود مغموماً مغموماً به محلّ خود راجع شد و اسم ستّارم هر زمان مشاهده نمود نفسی به هتّی مشغول است به کمال احزان به مقرّ اقدس بازگشت و به صبیحه و ندبه مشغول و اسم غفّارم اگر ذنبی از دوستانم مشاهده نمود صبیحه زد و مدهوش بر ارض افتاد ملائکه امریّه به منظر اکبر حملش نمودند و نفسی الحق یا نبیل قبل علی احتراق قلب بهاء از تو بیشتر است و ناله او عظیم‌تر هر حین که اظهار عصیان از نفسی در ساحت اقدس شده هیكل قدم از حیا اراده ستر جمال خود نموده چه که لازال ناظر به وفا بوده و عامل به شرایط آن چون کلمات تلقاء وجه مذکور شد قد تمّوج بحر وفائی و مرّت

*** ص ۹۸ ***

نسمات غفرانی و اهتّرت سدره عنایتی و دارت سماء فضلی قسم به آفتاب افق باقی که از حزن محزونم و مهموم آهت از سرادق ابی نفوذ نمود و به مقرّ امنع اقدس اعلی فائز شد نالهات استماع گشت و نوحات به سمع مالک قدم رسید طوبی لک ثمّ طوبی لک اقرارت در مکمن مختار به هیكل بدیع ظاهر و اعترافت در منظر غفّار به طراز منیع باهر انت تعترف و انا المعترف و انت تقرّ و انا المقرّ چه که اعتراف می‌نمایم به خدمات تو و شدت‌های وارده بر تو که در سیلم حمل نمودی یشهد بحیّ ایّاک کلّ الذّرات ای علی این ندایت بسیار محبوب است بنویس و بگو و بخوان ناس را به شطر پروردگار عالمیان به حرارت و جذبی که جمیع را مشتعل نماید قل یا الهی و محبوبی و محرّکی و مجذبی و المنادی فی قلبی و محبوب سری لک الحمد بما جعلتنی مقبلاً الی وجهک و مشتعلأ بذکرک و منادیأ باسمک و ناطقأ بثنائک ای ربّ ای ربّ ان لم تظهر الغفلة من این نصبت اعلام رحمتک و رفعت رایات کرمک و ان لم يعلن الخطا کیف یعلم بانک انت السّتار الغفّار العلیم الحکیم نفسی لغفلة غافلک الفداء بما مرّت عن ورائها نسمات رحمة اسمک الرّحمن الرّحیم ذاتی لذنب مذنبیک الفداء بما عرفت به اریاح فضلک و تضوّعات مسک الطافک کینونتی لعصیان عاصیک الفداء لانّ به اشرقت شمس مواهیک من افق عطانک

*** ص ۹۹ ***

و نزلت امطار جودک علی حقایق خلقک ای ربّ انا الّذی اقررت بکلّ العصیان و اعترفت بما لا اعترف به اهل الامکان سرعت الی شاطئ غفرانک و سکنت فی ظلّ خیام مکرمتک اسئلک یا مالک القدم و المهیمن علی العالم بان تظهر منّی ما تطیر به الارواح فی هواء حبّک و النّفوس فی فضاء انسک ثمّ قدر لی قوّة بسلطانک لاقلّب به الممکنات الی مطلع ظهورک و مشرق وحیک ای ربّ فاجعلنی بکلیّ فانیأ فی رضائک و قائماً علی خدمتک لانی احبّ الحیوة لاطوف حول سرادق امرک و خیام عظمتک ترانی یا الهی منقطعاً الیک فافعل بی ما انت اهلّه و ینبغی لجلالک و یلیق لحضرتک. ای علی به عنایت ربّ العالمین فائز بوده و هستی به حول و قوّة او بایست ما بین عباد بر نصرت امرش و اعلای ذکرش محزون مباش از اینکه صاحب علوم ظاهره و خطّ نیستی ابواب فیوضات کلّ در قبضه قدرت حق است بر وجه عباد گشوده و می‌گشاید ان شاء الله این نفحه لطیفه در کلّ اوان از شطر قلبت در عالم مرور نماید به شأنی که ثمرات آن در کلّ دیار ظاهر شود اوست مقتدر بر هر شیء انّه لهو المقتدر القدیر.
